

فصلنامه علمی کاوش‌نامه

سال بیستم، زمستان ۱۳۹۸، شماره ۴۳

صفحات ۶۹ الی ۱۰۲

## پژوهشی در زندگانی، آثار و اندیشهٔ جمالی تبریزی\*

### روح‌الله خادمی

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یزد

### دکتر محمدکاظم کهدویی<sup>۱</sup>

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یزد

### دکتر مهدی ملک‌نابت

استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یزد

### چکیده:

جمالی تبریزی از شاعران گمنام خمسه‌پرداز سده‌های هشتم و نهم هجری است. از این شاعر ناکام خمسه‌ای مشتمل بر پنج منظومه به نامهای «تحفة‌الابرار»، «مهر و نگار»، «محزون و محبوب»، «هفت اورنگ» و «انوشنگ‌نامه» باقی مانده که یگانه نسخهٔ شناخته‌شدهٔ آن در موزهٔ بریتانیا نگهداری می‌شود. تعداد ابیات باقی مانده در این نسخه ۱۹۶۴۸ بیت است. جمالی همّت خود را مصروف تقلید از روش خمسهٔ نظامی گنجوی کرده، با این تفاوت که زبان او در این خمسه ساده و بی‌پیرایه است. از زندگی و احوالات شخصی شاعر جز این خمسه در هیچ منبع شناخته‌شده‌ای، اطلاعی به دست نمی‌آید. او چهار منظومهٔ اول خمسهٔ خود را به امیران تیموری و منظومهٔ آخر خود را به یکی از امرای قراقویونلو تقدیم کرد؛ اما نتوانست مقبولیتی در نظر ایشان پیدا کند. به نظر می‌رسد این عدم مقبولیت، دلیل اصلی ناشناختگی و به حاشیه رانده شدن خمسهٔ او بوده است.

در این پژوهش، کوشیده‌ایم با جستجو در «خمسهٔ جمالی تبریزی» به اطلاعاتی دربارهٔ شاعر آن دست یافته و ضمن ترسیم طرحی از زندگی و احوال او، منظومه‌های وی را نیز معرفی کنیم.

واژگان کلیدی: جمالی تبریزی، خمسه‌سرایی، شعر فارسی قرن هشتم و نهم.

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۸/۵/۳۰

\* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۷/۲/۱۷

۱ - نشانی پست الکترونیکی نویسندهٔ مسئول: kahdouei@yazd.ac.ir

### ۱- مقدمه

از جمله مقلدان پنج گنج نظامی، «جمالی تبریزی» شاعر سده هشتم و نهم هجری است که پنج مثنوی در جواب نظامی گنجوی سروده است و باید او را به لحاظ ترتیب تاریخی، پس از امیر خسرو دهلوی و خواجوی کرمانی، سومین خمسه‌سرای شعر فارسی محسوب داشت.

نسخه نفیس و منحصر به فرد خمسه جمالی در مجموعه ایندیا آفیس (Indian Office) (دیوان هند) موزه بریتانیا در لندن نگهداری می‌شود. این اثر گرانبها در فهرست هرمان اته (Hermann Ethé) تحت شماره ۱۲۸۴ ثبت و معرفی شده است. (اته، ۱۹۰۳، ج ۱: ۱۹۰) این نسخه که از نام کاتب خوش خط و باسواد آن اطلاع نداریم، در شهر بغداد کتابت شده و دو تاریخ کتابت ۸ رمضان ۸۶۹ ه. ق. و محرم ۸۷۰ ه. ق. را در خود دارد و حاوی پنج منظومه به تقلید از خمسه نظامی، با نامهای تحفه‌الابرار، مهر و نگار، محزون و محبوب، هفت اورنگ و انوشنگ‌نامه است.

### ۱-۱- پیشینه تحقیق

خمسه جمالی را باید یکی از کم اقبال‌ترین آثار ادبی فارسی دانست. عدم رواج این اثر باعث شده که تنها یک نسخه خطی از آن باقی بماند: نسخه‌ای که در بغداد کتابت شده، از فتحپور و لکنهو در هندوستان، سر درآورده و آنگاه، توسط یکی از مأموران کمپانی هند شرقی به بریتانیا برده شده است. بنابراین، آشکار است که حتی این نسخه منحصر به فرد نیز در ایرانی که امروز می‌شناسیم روزگار سپری نکرده است.

هرمان اته (۱۸۴۴ - ۱۹۱۷ م.)، خاورشناس شهیر آلمانی، در جلد اول «فهرست نسخ خطی ایندیا آفیس موزه بریتانیا» (۱۹۰۳) نسخه خطی خمسه جمالی را ذیل شماره ۱۲۸۴ معرفی می‌کند و نیز در کتاب «تاریخ ادبیات فارسی» (۱۳۵۶) به منظومه‌های مندرج در این نسخه اشاره‌ای کوتاه کرده است.

بازیل رابینسون (Basil Robinson) (۱۹۱۲ - ۲۰۰۵ م.)، متخصص نامدار هنر ایران و خاور دور، در کتاب «هنر نگارگری ایران» (۱۳۷۶) به تصاویر نسخه‌های خطی

کتابخانه ایندیا آفیس پرداخته است. وی در این کتاب، شش مینیاتور این نسخه را توصیف کرده است. اسین آتیل (Esin Atil) در کتاب «مقرنس» (۱۹۸۴م.) خمسه جمالی را به همراه نسخه‌ای از خمسه امیرخسرو دهلوی که در زمان پیربداد در بغداد کتابت شده، تلفیقی از سنت‌های هنری قراقویونلوها و تیموریان می‌داند که در زمان شکوفایی کامل کارگاه هنری پیربداد پدید آمده‌اند. پیربداد پسر متمرّد جهان‌شاه قراقویونلو بود که کارگاه هنری شیراز را به همراه تختگاه خود، به بغداد منتقل و مکتب هنری ترکمانان را تأسیس کرد. این مکتب حدّ فاصل مکتب هرات عهد بایسنقر میرزا و مکتب دوران سلطان حسین بایقرا محسوب می‌شود. شیلا کنبای (Sheila Canby) (۱۹۴۹م. - ...)، سرپرست بخش هنر اسلامی موزه متروپولیتن نیز در کتاب «نگارگری ایرانی» (۱۹۹۳م.) هنگام بحث درباره هنر دوران تیموریان و ترکمانان به ویژگی‌های تصاویر این نسخه اشاره کرده است.

مهدی کاظم‌اف (۱۹۵۴م. - ...)، استاد دانشگاه دولتی باکو در آذربایجان، در مقاله‌ای به نام «حکیم نظامی گنجوی و جمالی تبریزی» (۱۳۷۲) به معرفی کوتاهی از جمالی و خمسه او پرداخته است. به اعتقاد او خمسه جمالی نه تنها نمونه بارز مکتب ادبی نظامی، بلکه مانند یکی از جالبترین آثار ادبیات زبان فارسی قرون وسطی اهمیت کسب می‌نماید. کاظم‌اف که در جمهوری آذربایجان درباره نظامی و مقلدان او پژوهشهای متعددی انجام داده، همچنین کتابی با عنوان «Poetic Heritage of Jamali Tabrizi» (۱۹۹۸م.) درباره خمسه جمالی تبریزی نگاشته است.

پائولا اورساتی (Paola Orsatti)، استاد دانشگاه ساینزای رم (Sapienza - Università di Roma)، حدود بیست سال پیش، اعلام کرده که در حال تدوین و چاپ خمسه جمالی است. وی در مقاله‌ای با عنوان «Oriente Moderno» (شرق مدرن) (۱۹۹۶م.) به معرفی جمالی تبریزی و خمسه او پرداخته است. او در این مقاله، علاوه بر معرفی مفصل نسخه خمسه، جمالی و منظومه‌های او را نیز به طور کامل معرفی کرده است.

اورساتی ذیل مدخل «نظیره‌های خسرو و شیرین» (۲۰۰۶م.) در دانشنامه ایرانیکا، منظومه مهر و نگار جمالی را نیز معرفی کرده است. علاوه بر این وی در دانشنامه ایرانیکا ذیل مدخل «خمسۀ جمالی» (۲۰۱۱م.) به معرفی این منظومه پرداخته است. همچنین اورساتی در مقاله‌ای با عنوان «خمسۀ جمالی و نشر آن» (۱۳۸۶) معرفی مفصل تری از جمالی تبریزی و نسخه خطی خمسۀ را اراده داده و نیز وعده انتشار این اثر را نیز داده است؛ اما با گذشت سال‌ها از این بشارت، تاکنون موفق به طبع خمسۀ جمالی نشده است.

با وجود مطالعات تخصصی که در باختر زمین در باب خمسۀ جمالی پدید آمده، تا امروز در ایران کسی درباره خمسۀ جمالی و لزوم انتشار آن، مطلبی نگفته و این اثر عملاً به دست فراموشی سپرده شده است.

## ۲- بحث

### ۲-۱- نسب و موطن جمالی تبریزی

نام شاعر به هیچ گونه بر ما دانسته نیست. شاعر در منظومه‌هایش مطلقاً به نام خود و نام پدر خود اشاره‌ای نکرده و تنها تخلّص خود، یعنی «جمالی» را در چند موضع آورده است. پائولا اورساتی از روی عنوان کتیبه سرلوح تحفه‌الابرار (خمسۀ من مصنفات حضرة الجمالیة الاحمدیة قدس سره) حدس زده که نام کوچک او «احمد» بوده است؛ اما این حدس نمی‌تواند قرین به صواب باشد؛ زیرا چنانکه می‌بینیم لفظ «الاحمدیة» بعد از «حضرة الجمالیة» آمده و بنابراین، مضاف الیه برای جمالی است. حدس دیگر اینکه با توجه به سیاق عبارت که حاکی از مقام عرفانی و مذهبی شاعر است، لفظ «احمدی» می‌تواند ناظر بر سلسله عرفانی یا فرقه مذهبی‌ای باشد که شاعر بدان منسوب بوده است.

شاعر از پدر خود نامی به میان نیاورده؛ اما از اوصافی که درباره او به دست داده برمی‌آید که او از علمای دین و از بزرگان روزگار بوده است. شاعر در رثای پدر و مادر

خود، از پدر با صفاتی چون «شیرشکار بیشه دین»، «بحر عطا»، «کوه تمکین»، «هادی خلق»، «مهدی مهد»، «خضر زمان» و «عیسی عهد» یاد کرده است.

از درد پدر چنان خرابم      کز غصه چو شیب شد شبابم  
آن شیر شکار بیشه دین      آن بحر عطا و کوه تمکین  
آن هادی خلق و مهدی مهد      آن خضر زمان و عیسی عهد  
(جمالی تبریزی: ۹۱پ)

آنگونه که جمالی خود در چند موضع بیان کرده، نسب از نژاد عرب می‌برده است. آنجا که دوست صمیمی‌اش او را به نظم منظومه دوم، یعنی مهر و نگار برمی‌انگیزد:

پریشان شد از آن آشفته‌حالی      به نرمی گفت احسنت ای جمالی  
میان پارسوی گویان تازی      تو را می‌زیبد الحق سرفرازی  
(همان: ۳۲ر)

و در همان منظومه صریحاً این انتساب را بیان می‌دارد:

بگویم نسبت خود تا بدانی      مرا دیگر بدین نسبت نخوانی  
ز حورم خازن، از خلدم خزینه است      تن از تبریز و جانم از مدینه است  
مرا این مستی از جام رسول است      نصیب از خوان انعام رسول است  
(همان: ۸۵پ)

همان گونه که در بالا بیان کرده، زادگاه او شهر تبریز بوده است. او چند بار دیگر نیز به زادگاه خود اشاره کرده و تبریزی بودن او بر ما مسلّم است. در زمان سرودن منظومه چهارم؛ یعنی هفت اورنگ، از تبریز و تبریزیان رنجشی در او پدید آمده و در چند جای منظومه این دلخوریها را آشکار کرده است:

چون جمالی سخنوری که جهان      واله او شد آشکار و نهان  
گر نظامی ز گنجه شد پیدا      که جهان شد به روی او شیدا  
شهر تبریز اگر گرامی نیست      کمتر از گنجه نظامی نیست  
(همان: ۱۳۵پ)

و در جای دیگر، حسادت گونه‌ای نسبت به نظامی دارد و رنجهای زندگی خود را به سبب گنجه‌ای نبودن خود می‌داند:

عیب بسیار هست در بارم  
که ز تبریزم و نه از گنجه  
غیر از این نیز علتی دارم  
زان همی دارم فلک رنجه  
(همان: ۱۷۸پ)

و در پایان هفت اورنگ، خود و نظامی را در نارضایتی از شهر و مردم زادگاه، صاحب دردی مشترک می‌یابد:

من ز تبریز چون شدم رنجه  
صورت حال خود در این نامه  
چون نظامی ز خطئه گنجه  
ثبت کردم به قوت خامه  
تا بخوانی تمام و رای منیر  
فکرت من در آورد به ضمیر  
(همان)

در منظومه پنجم، یعنی انوشنگ نامه، علت نارضایتی خود را با لحنی خشماگین بیان می‌کند. دلیل این نارضایتی چیزی نیست جز بی توجهی بزرگان شهر به آثار او که تا آن زمان چهار منظومه تمام را شامل می‌شده است:

نه از گنجه دارم نسب، نی ز طوس  
ز تبریزم و حال تبریز بین  
که صیت من افغان برآرد چو کوس  
که چون گشت ویران که با اینچنین  
نشد هیچکس آگه از کار من  
گهرها که پیمود گفتار من  
(همان: ۱۸۶ر)

و در ادامه منظومه، مشخص می‌شود که این نارضایتی و نومی‌دی او را به ترک شهر و دیار برای جستن سخن شناسی کریم واداشته است:

چو من رسم این داستان می‌زدم  
برون برده بودم ز تبریز رخت  
دم از گفته راستان می‌زدم  
ز تبریزیان گشته آزرده سخت  
که هرگز در این کوشش و داوری  
ندیدم ز سعی کسی یاوری  
نه از شاخ احسان بری یافتم  
پس از طعن و تکلیف و آزارشان  
همین بود گفتار و کردارشان  
نه مایل به تحسین سری یافتم  
(همان: ۱۸۷ر)

آخرین خبر صریحی که او از جای‌باش خود به ما می‌دهد این است که به دنبال این مشکلات به شهر «قپان» که بین تبریز و بیلقان واقع بوده، پناه برده و انوشنگ‌نامه را در آنجا سروده است.

جمالی در چند بیت قبل، از عراق و زنده‌رود سخن می‌گوید و چنین به نظر می‌آید که شاعر در آن زمان در اصفهان ساکن بوده است:

دریغا عراق و لب زنده رود      که فردوس دادیش از دل درود  
چنان پست شد زیر سمّ ستور      که کس نیست پیدا ز نزدیک و دور  
میناد از آشوب چرخ بلند      چنان خطئه برگزیده گزند  
که از سعی سگان آن بوم و بر      ز فضل و هنر تا کنون ماند اثر  
(همان: ۱۸۴پ)

## ۲-۲- خانواده و فرزندان جمالی

از لابلاي اشعار جمالی می‌توان به اطلاعاتی دربارهٔ خانواده و فرزندان او دست یافت. از آنجا که ترتیب زمانی سرایش منظومه‌ها مشخص و مطابق ترتیب درج آنها در نسخه است، سیر زمانی تحولات درون خانوادهٔ شاعر قابل ترسیم است. در «تحفة‌الابرار»، مطلبی دربارهٔ خود و خانوادهٔ خود نیآورده است و اشارات او به زندگی خانوادگی‌اش از منظومهٔ مهر و نگار آغاز می‌شود.

بر این اساس، وی پنج فرزند داشته که به گفتهٔ شاعر فرزند پسر اول او - که نامش را ذکر نکرده- از راه صواب منحرف شده و شاعر با وجود ناامیدی باز هم چشم انتظار سر به راه شدن او بوده است.

جز فرزند اول، چهار فرزند دیگر به نامهای جلال‌الدین مؤید، غیاث‌الدین محمد، شیخ منصور و یک دختر - که نام او را بیان نکرده- تحت تکفل داشته که همگی در زمان سروده شدن منظومهٔ مهر و نگار زنده بوده‌اند؛ اما همسر شاعر پیش از آن درگذشته و او را داغدار و تنها کرده بوده است. شاعر در منظومهٔ مهر و نگار خطاب به فرزندان خود، اینگونه در باب برادر بزرگشان سخن می‌گوید:

گه و بیگاه آقای شما را  
که ای نوباوه باغ دل من  
عنان خود به دست خود نگه دار  
ز من نشنود، اکنون چند گاه است  
گر از عمر این زمان یابم که بازش  
به مهر دل نگه دارم چو جانش  
بسی گفتم نهان و آشکارا  
نخستین میوه آب و گل من  
دل خود را ز دیو و دد نگه دار  
که بی مهر رخس روزم سیاه است  
بیینم از خلایق بی نیازش  
دگر از دست نگذارم عنانش  
(همان: ۳۳ر)

در زمان سرایش محزون و محبوب نیز هنوز چشم به راه اهل شدن و آمدن فرزند بوده است:

آقای کلاتر شما را  
کای از همه برگزیده من  
خود را ز قرین بد نگه دار  
نشنید سخن، عنان رها کرد  
گر عمر امان دهد که بازش  
آن دم که در آید از درم باز  
گفتم به نهان و آشکارا  
کام دل و نور دیده من  
ز نهار عنان خود نگه دار  
ما را به فراق مبتلا کرد  
بیینم ز زمانه بی نیازش  
بر دیده نشانمش به صد ناز  
(همان: ۹۰پ)

جز فرزند اول، چهار فرزند دیگر به نامهای جلال‌الدین مؤید، غیاث‌الدین محمد، شیخ منصور و یک دختر - که نام او را بیان نکرده - تحت تکفل داشته که همگی در زمان سروده شدن منظومه مهر و نگار زنده بوده‌اند؛ اما همسر شاعر پیش از آن در گذشته و او را داغدار و تنها گذاشته بوده است.

جمالی در مقدمه منظومه مهر و نگار، فرزندان خود را مخاطب قرار داده، از بیراه شدن فرزند اول شکوه و امید دیدار دوباره او را در خود زنده می‌کند. آنگاه فرزندان را به دلداری و مهربانی یکدانه خواهرشان سفارش می‌کند:

مرا از جمله این یک التماس است  
که در دلداری همشیره خویش  
اگر چه دختر نیک اختر است او  
وز این تا حشر بر جانم سپاس است  
نگردانید خاطر از کم و بیش  
مرا دختر شما را خواهر است او



چو با فرهنگ دارد نیک‌نامی      چو جان خویش داریدش گرامی  
(همان: ۳۳پ)

شاعر همان جا به مستوری و پاکدامنی و سازگاری مادر فرزندان گواهی داده، برای او از خداوند طلب خشنودی می‌کند و معلوم است که دربارهٔ عزیزی سفرکرده سخن می‌گوید. جمالی سپس در پیشگاه خداوند برای فرزندان دعا می‌کند و نمایان است که هر چهار فرزند در این زمان یعنی به سال ۸۰۵ ه. ق. زنده بوده‌اند.

شما را مادر مستور زاده است      دلم دایم بدین دستور شاد است  
چو کرد او خو به رنگ و بوی مادر      گرفت از نیک‌بختی خوی مادر  
خدا از مادر او باد خشنود      که خشنودم از او در بود و نابود...  
خداوندا به حق نیک‌مردان      که افعال بدم را نیک گردان  
بدین طفلان به پیری و جوانی      دلم خوش دار بعد از من تو دانی  
(همان، ۳۳پ)

زمانی که سرایش منظومهٔ سوم؛ یعنی محزون و محبوب را بنا می‌نهد، این فرزندان زنده بوده‌اند؛ اما احتمالاً در حین سرایش همین منظومه است که هر چهار نفر از دنیا می‌روند و شاعر در ادامهٔ مقدمه با دست بردن در متن که با سرودن ساقی‌نامه‌هایی همراه است، درگذشت فرزندان خود را اعلام می‌کند. بدین سبب، مقدمهٔ محزون و محبوب، به دلیل اصلاح و تحریر ثانویهٔ شاعر دچار اندکی ناهمگونی شده است.

بر این اساس، می‌توان چنین انگاشت که مرگ فرزندان جمالی در بین سالهای ۸۱۴ ه. ق. (سرایش منظومهٔ محزون و محبوب) تا ۸۲۰ ه. ق. (سرایش هفت اورنگ) بر اثر یک بیماری فراگیر مانند طاعون که سالها مردم تبریز را در کام مرگ می‌کشید، اتفاق افتاده است.

تبریز در این ایام تحت حاکمیت قراقویونلوها (۸۷۴-۷۸۰ ه. ق.) بود و به سبب جنگ و گریزهای فراوان، اوضاع تغذیه و بهداشت مردم بکلی آشفته بود. مردم تبریز که در آن دهه‌ها، در ناکامی‌ها و مشقات فراوان روزگار می‌گذراندند، به سال ۸۱۶ ه. ق. نیز

گرفتار قحط و غلایی عظیم شدند و بیماری‌های گوناگون نیز میان مردم منتشر شد.  
(خوافی، ۱۳۴۰: ۲۱۲ و ۲۱۳)

شاعر در این مقدمه نیز فرزندان خود را خطاب می‌کند و همان سخنانی را که در مهر و نگار گفته بود، باز می‌گوید. سه فرزند پسر را یک به یک نام برده، از برادر بزرگترشان که گرفتار «قرین بد» شده یاد می‌کند و پسران را به گرمی‌داشت و حفاظت از خواهر سفارش می‌کند.

همشیره مشفق شما را	آن سایه رحمت خدا را
کو پاکی و پاک‌دامنی هست	بربروده ز پاک‌دامنان دست
اول به خداش می‌سپارم	و آخر به شماش می‌گذارم
تا خاطر من به بود و نابود	باشد ز شما همیشه خشنود
باشید به نیک و بد پناهِش	دارید ز چشم بد نگاهش

(جمال تبریزی، ۹۰پ)

شاعر سپس فرزندش محمد را مخاطب قرار می‌دهد و نظامی‌وار، او را نصیحت می‌کند و جنس نصایح او نیز از جنس پندهای نظامی گنجوی به فرزندش محمد است:

فرزند محمد جمالی	ای بر دل من چو عقل والی
با آنکه ز قید تن برونی	در کسب کمال ذوفنونی
چون راحت روح من تو بودی	اسباب فتوح من تو بودی
از شایبه شکایت من	با یاد تو به حکایت من
در هر صفتی که می‌توانم	گر با تو بگویم آنچه دانم
چون دور دوام خود برانند	زو نام تو جاودان بمانند
ای چشم و چراغ رسته من	وی کلام دل شکسته من
من نقد نصیحتی که دارم	می‌آرم و بر تو می‌شمارم
آن را که بود ز بخت یاری	سر باز نهد به بختیاری
از گوهر عقل گوش سازد	نیشش به نشاط نوش سازد

(همانجا)

ظاهراً در تحریر اولیّهٔ مقدمه با همین نصیحت ختم می‌شده و شاعر بی‌درنگ داستان عشق محزون و محبوب را آغاز می‌کرده است.

بنابراین می‌توان گفت که ابیات ۴۱۶ تا ۴۱۹ محبوب و محزون را پس از مرگ محمد چهارده ساله افزوده است؛ جایی که سرگرم نصیحت فرزند خود در باب بایدها و نبایدهای شاعری است، به یکباره این ابیات را می‌آورد:

ای چارده ساله طفل مرحوم      در خاک به حکم گشته محکوم  
با مرده سخن نشان خامی است      سرمایۀ جهل و ناتمامی است  
لیکن چه کنم کسی دگر نیست      وز قاعدهٔ سخن گذر نیست  
چون عاجز و بی‌کسم بغایت      از خود به تو می‌کنم شکایت  
(همان، ۹۰پ)

پس از اینکه نصایح او به محمد به اتمام می‌رسد، ورق برمی‌گردد. ساقی‌نامه آغاز می‌شود و در آن شاعر از رفتن یاران عزیز می‌گوید:

یاران عزیز بار بستند      بر مرکب روزگار جستند  
مانیز در انتظار آنیم      کین لاشهٔ خود برون جهانیم  
نی‌مادر و نی‌پدر نه فرزند      نی‌یار و رفیق و خویش و پیوند  
(همانجا)

در بند دوم ساقی‌نامه، از رفتن پدر و مادر خود سخن می‌گوید. از بیان شاعر چنین برمی‌آید که ابتدا پدر بزرگوار و به دنبال او مادر مهربان، دنیای فانی را وداع گفته و شاعر را بی‌پناه و پریشان رها کرده‌اند. در بند سوم ساقی‌نامه خود را چون باغبانی به تصویر می‌کشد که تخم گلها را افشانده و با آب مژه آنها را آبیاری کرده و ناگاه بر آن چمن تگرگی باریده و از آن همه گل و گیاه چیزی برای باغبان نگذاشته است.

در بند چهارم ساقی‌نامه، با جوان درگذشته‌اش جلال‌الدین مؤید سخن می‌گوید و از خداوند برای او طلب شادی آن جهانی می‌کند. در بند پنجم ساقی‌نامه با غنچهٔ پرپر شده‌اش، غیاث‌الدین محمد که طفلی بیش نبوده، سخن می‌گوید و از کار فرشتهٔ جان‌ستان اظهار شگفتی می‌نماید.

در بند ششم ساقی نامه، از رفتن شیخ منصور می گوید و او را از راهروان راه حق و از طالبان دوست معرفی می کند که علاقه ای به جهان فانی نداشته و مرغ جاننش به هوای آشیان پرواز کرده است. در بند هفتم ساقی نامه، شاعر چنان اندوهگین است که ساقی را به شکستن ساغر و نگون ساختن قدح دستور می دهد و داستان آخرین دردانه خود را که دوشیزه ای نیک سیرت و پاکدامن بوده، به صد زاری بیان کرده است. اینگونه است که آخرین گوهر قیمتی او در این گسستن ها و فروپاشیدن ها بر خاک می افتد. نهایتاً در بند هشتم ساقی نامه از سرنوشت خود پس از این مصیبتها می گوید و بر سرنوشت خویش ناله ساز می کند:

شد کوچه تهی و خانه خالی      دیگر چه کنم در این حوالی  
 بنشست حرارت جوانی      پیروی است کنون و ناتوانی  
 تنهایی و بی کسی و پیروی      یارب مگرم تو دست گیری  
 (همان، ۹۲ و ۹۳ ر)

به احتمال فراوان، اولین بار او در پایان کار داستان محزون و محبوب که فصل برگریز سردی بوده، داغدار فرزند شده و ابیات زیر اولین نشانه سوگمندی اوست، اگرچه صریحاً اشاره ای به نام کسی نکرده است:

هر روز ز باغ ما تگرگی      بر خاک نهد ز شاخ برگی  
 هر لحظه رود ز جویباری      سروی به مصیبت چناری  
 در فصل خزان و برگریزان      کز ابر شود تگرگ ریزان  
 هنگامه باغ سرد گردد      رنگ رخ لاله زرد گردد  
 از بلبل و گل تهی شود باغ      گلبن شود آشیانه زاغ  
 (همان، ۱۲۷ ر)

بنابراین، زمانی که هفت اورنگ را آغاز کرده، سوگوار باغ خزان دیده خویش بوده و از آن سبب است که باز هم از آن تندباد ویرانگر می گوید. (همان، ۱۳۷ ر) اولین اشارات او به پیروی در هفت اورنگ دیده می شود.

من از این پیشتر به کلک ضمیر      می نوشتم تقیر بر قطمیر

این دمم نیست آن توانایی      ناید از دست پیر برنایی  
ضعف آورد رخنه در کارم      نیست امسال قوت پام  
(همان، ۱۳۷ ر)

در آغاز منظومهٔ انوشنگ‌نامه نیز مرثیه‌ای در پیری و از دست دادن جوانی می‌سراید و بار دیگر از بوستان سرمازدهٔ خود یاد کرده که از غمی جانکاه حکایت دارد. (ن.ک: همان، ۱۸۲ پ و ۱۸۳ ر)

## ۲-۳- زاد و مرگ

تاریخ دقیق زاد و مرگ جمالی بر ما معلوم نیست؛ اما از بعضی اشارات او می‌توان به قرآینی دست یافت. شاعر در آخرین منظومهٔ خود یعنی انوشنگ‌نامه دو قرینه به دست می‌دهد، که بر اساس آنها می‌توان تاریخ ولادت او را تخمین زد؛ اول اینکه در آن منظومه از هفتادسالگی خود سخن می‌گوید و دوم اینکه ممدوح خود را با لقب «شیرگیر» یاد می‌کند. از آنجا که احتمال می‌دهیم لقب «شیرگیر» پس از پیروزی اسکندر قراقویونلو بر عزالدین شیر برای او مسجّل شده، سرایش منظومه باید در میانهٔ سالهای ۸۲۸ هـ. ق. (کشته شدن عزالدین شیر) تا ۸۴۱ هـ. ق. (قتل اسکندر قراقویونلو) اتفاق افتاده باشد. بنابراین تولّد جمالی هفتاد سال پیش از این، یعنی در فاصلهٔ زمانی بین سال ۷۵۸ تا ۷۷۱ هـ. ق. روی داده است. بدین ترتیب درگذشت او نیز بین سالهای ۸۲۸ هـ. ق. تا ۸۶۹ هـ. ق. (تاریخ نسخه‌برداری خمسه) بوده است. یقین ما به درگذشت جمالی تا پیش از این تاریخ، مؤید این نکتهٔ مهم است که جمالی مورد بحث ما و شیخ محمد جمالی تبریزی، دو شاعر جداگانه هستند و به دلیل قرآین تاریخی نمی‌توان این دو را یکی دانست. شیخ محمد جمالی تبریزی، شیخ‌الاسلام شیراز و از سخنوران سدهٔ نهم هجری و معاصر مولانا جامی بوده و در سفر حجّی که جامی به سال ۸۷۷ هـ. ق. داشت، او را ملاقات کرد. (ن.ک.: نوایی، ۱۳۶۳: ۴۰۱ و ۴۰۲)

## ۲-۴- مذهب و اخلاق جمالی

جمالی انسانی وارسته و موحدی معتقد است. محتوای تحمیدیه‌ها و مناجات‌نامه‌های او در ابتدای هر پنج منظومه، نشانگر روح پاک و تربیت یافته اوست که به یگانگی، پاکی و مهربانی خداوند گواهی می‌دهد. او مسلمانی پاک‌اعتقاد و ملتزم به اوامر و نواهی دینی است. اگرچه وی صریحاً اشاره‌ای به مذهب خود نکرده، با مطالعه و بررسی بعضی از گفتارهای او می‌توان به نوع نگرش مذهبی و کلامی وی پی برد:

رؤیت خداوند در شب معراج:

جمالی آنجا که در نقل روایت معراج نبی(ص) از دیدار و گفت و گوی آن جناب با خداوند سخن می‌گوید، خداوند را منزّه از جسمانیت، اما قابل دیدن دانسته است. او اعتقاد امامیه و معتزله را نیز به نفی می‌کند و معتقد است که اگرچه خداوند بری از ویژگی‌های ماده است، اما پیامبر به صورت عیان خداوند را با چشم خود ملاقات کرد. این چشم، چشمی ظاهربین نیست، بلکه چشمی است لایق دیدار و پاک از هوس و کدورت عالم ماده:

دید خداوند جهان را عیان بی جهت و صورت جا و مکان  
هرچه خدا گفت بدو گوش کرد می ز کف ساقی دل نوش کرد  
(جمالی تبریزی، ۳پ)

این اشارات در ابیات زیر نیز دیده می‌شود:

به چشم خود نهان نی آشکارا به خلوت دید خود بیخود خدا را  
ازین به بر تو بگشایم من این راز به گوش من گر از من بشنوی باز  
محمّد دید روی حق تعالی ولی بی قرب و بعد و زیر و بالا  
(همان، ۳۱پ)

دیدی به مراد خود خدا را پنهان ز نظر نه آشکارا  
(همان، ۸۸پ)

چون ز خود دور شد خدا را دید نه بدین دیده‌ها که ما را دید  
دیده‌ای جوی لایق دیدار که بدین دیده درنیاید یار

چون به مقصد رسید و یافت قبول کوری چشم کژمزاج فضول...  
(همان، ۱۳۴ ر)

علی‌رغم کج اعتقاد فضول خدا را عیان دید آن شب رسول  
عیان دید آن شب ولیکن خدا محال است دیدن بدین دیده‌ها  
(همان، ۱۸۲ ر)

اینگونه سخن گفتن در باب رؤیت، اعتقاد عموم اشاعره است. عدلیه رؤیت بصری را چه در دنیا و چه در قیامت نفی می‌کنند. بنابراین، منظور شاعر از «کژمزاج و کج اعتقاد فضول»، عدلیه هستند که در طول تاریخ کلام اسلامی به دلیل اقلیت بودن، مدام مورد تاخت اشاعره واقع می‌شده‌اند. جمالی در این مورد نیز با نظامی گنجوی همصداست. گفتار معروف نظامی که تعریض به فردوسی نیز هست، بر همین اعتقاد نظر دارد:

آیت نوری که زوالش نبود دید به چشمی که خیالش نبود  
مطلق از آن‌جا که پسندیدنی است دید خدا را و خدا دیدنی است  
دیدن او بی عرض و جوهر است کز عرض و جوهر از آن‌سوتر است  
دیدنش از دیده نباید نهفت کوری آن کس که به دیدن نگفت  
دیدن معبود پسندیدنی است دیدنی و دیدنی و دیدنی است...  
دید محمد نه به چشمی دگر بلکه بدین چشم سر، آن چشم سر  
(نظامی گنجوی، ۱۳۸۷: ۴۹)

کیفیت معراج: مسألهٔ دیگر که می‌تواند ما را راهبر باشد بحث در کیفیت معراج نبی مکرم اسلام (ص) است. در بین مفسران اختلاف است که کیفیت معراج چگونه بوده است.

بیشتر دانشمندان مسلمان معتقدند که معراج پیامبر (ص) با جسم و روح آن حضرت بوده است و ایشان با بدن دنیایی از مسجدالحرام به مسجدالاقصی رفته و سپس به آسمان‌ها عروج کرده‌اند. (محمدی شاهرودی، ۱۳۷۹: ۳۴۰ - ۳۶۱) شیعیان نیز بر همین باورند و غالباً این عقیده را پذیرفته‌اند. (ن. ک. شبر، ۱۴۲۴: ج ۱-۲: ۱۲۶؛ ابن

بابویه، ۱۳۷۶: ۳۷۰) در مقابل، برخی دانشمندان اهل سنت معتقدند که معراج پیامبر(ص) از مکه تا بیت المقدس روحانی و جسمانی بوده و از آن مرحله به بعد، آن جناب تنها با روح خویش به آسمان‌ها رفته‌اند. (آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۸: ۹)

جمالی به نظریهٔ اخیر معتقد است. او می‌گوید که در شب معراج، جبرئیل براق را حاضر آورد و به پیامبر(ص) ابلاغ کرد که امشب شب معراج است. پیامبر(ص) همراه با جبرئیل امین از خانهٔ ام‌هانی تا مسجدالاقصی سوار بر براق راند. در بیت المقدس روح پیامبران به استقبال او آمدند و بدو اقتدا کرده، نماز گزاردند. پیامبر(ص) حاجات آنان را شنید و چون شوق بر او غلبه کرد، جانش از کدورت جسم پاک گشت و با تنی برتر از هزار جان به سوی آسمان مرکب راند.

چون شرر شوق به غایت رسید  
 عاریت جسم ز جان دور کرد  
 روح مجرد شد و جان لطیف  
 با بدن پاکتر از جان پاک  
 مژدهٔ توفیق و هدایت رسید  
 خلقت هستی ز میان دور کرد  
 کرد رها کلفت جسم کثیف  
 عزم سفر کرد ز بستان خاک  
 (جمالی تبریزی، ۳)

دل از خلوت‌سرای خاک برکنند  
 مجرد گشته روحش از علایق  
 قیای هستی از تن پاک برکنند  
 برون زد خیمهٔ عزم از خلایق  
 (همان، ۳۱پ)

خالی شدی از کدورت جسم  
 چون پاک شدی ز گرد هستی  
 با کالبدی که مغز جان بود  
 تا مسجد صخره راه رفتی  
 نه رسم گذاشتی و نه اسم  
 وز کلفت جسم بازرسی  
 جان پیش لطافتش گران بود  
 وان راه به یک نگاه رفتی  
 (همان، ۸۸)

شوقش از انتظار غالب شد  
 جانش از گرد جسم خالی گشت  
 گشت پاک از کدورت هستی  
 نه بلندی گذاشت، نه پستی  
 گر چه مطلوب بود، طالب شد  
 وز بسی لابه لابه ابالی گشت  
 نه بلندی گذاشت، نه پستی



گر چه نورش ز مهر پایه نداشت      نور گشت آنچنانکه سایه نداشت  
با تنی کز هزار جان به بود      مه به رفعت برش نه مه، که بود  
رانند مرکب بر آسمان ز زمین      در رکابش روانه روح امین  
(همان، ۱۳۳ پ)

بنابراین مشخص می شود که جمالی در این مورد با نظامی گنجوی متفق نیست و در مقابل نظامی که به معراج تماماً جسمانی و روحانی معتقد است، سیر پیامبر را تنها تا مسجدالاقصی جسمانی و روحانی می داند. چنانکه گفته شد، این نظریه اگرچه در میان بعضی علمای شیعه معتبر است، اما غالباً اهل سنت و اشاعره بدان اعتقاد دارند.

عصمت انبیاء:

در باب عصمت پیامبران چند نظر بین متکلمین رایج بوده است. عقیدهٔ شیعه امامیه این است که هیچ گناهی - نه کبیره و نه صغیره، نه عمداً و نه از روی فراموشی و خطا - از آنها سر نمی زند و تنها کسی که با این عقیده مخالفت کرده، شیخ صدوق و استادش هستند که ایشان تجویز کرده اند که حق تعالی انبیاء را برای مصلحتی سهو بفرماید که فراموش کنند چیزی را که متعلق به تبلیغ رسالت نباشد. (مجلسی، ۱۳۸۴، ج ۱: ۶۵).

معتزله معتقدند که گناه کبیره از آنها سر نمی زند، ولی گناهان صغیره ای که باعث نفرت مردم نشود و نشانهٔ پستی نباشد، ممکن است از آنها سر بزند. گروهی از حشویه (اخباری های اهل سنت) هم عقیده داشتند که هرگونه کبیره و صغیره ای عمداً و خطاً ممکن است از آنها سر بزند (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۱۱: ۹۰). اشاعره معتقدند که خطای پیامبران از روی سهو و نسیان اشکالی ندارد و پیش از نبوت، ارتکاب گناه کبیره نیز از آنان جایز است (ابوعذبه، ۱۴۱۶: ۱۳۶).

آن سخنان جمالی که می توان در باب عصمت انبیاء از آن استفاده کرد، به اندیشهٔ اشاعره نزدیک است:

انبیاء گرچه سالکان رهند      پُرده داران خاص بارگهند  
مرکب هر یکی ز باری ماند      هر یکی در حجاب کاری ماند

آدم از جرّم دانه‌ای گنّدم  
نوح از آن یک رقم که زد با خویش  
گر چه شد خلق را به دوست دلیل  
دل داوود از آتبّاع نظّـر  
زان درازی که کرد دست کلیم  
یونس از هیبت الهی جسّت  
عیسی مریم از زبان جهود  
در خجالت فتاد از مردم  
به ندامت فکنند سر در پیش  
زان سخن در حجاب ماند خلیل  
بود پیوسته در مقام خطر  
بود همواره با دلی به دو نیم  
تا گرفتش به لابه ماهی دست  
بود با دیده‌های خون‌آلود  
(جمالی تبریزی، ۱۳۳ ر)

یادکرد ائمه تشیع و بحث شفاعت:

ذکر این نکته نیز لازم است که مدح هیچکدام از خلفای اربعه در شعر جمالی نیست. از بزرگان شیعه نیز تنها در یکی دو بیت نام برده است؛ اوّل در محزون و محبوب جایی که از پدر درگذشته خود یاد می‌کند، در کلامی ایهام‌دار او را با اوصاف «هادی» و «مهدی» می‌ستاید:

آن هادی خلق و مهدی مهد  
آن خضر زمان و عیسی عهد  
(همان، ۹۱ پ)

و در جایی دیگر خداوند را به پنج تن آل عبا سوگند می‌دهد:

پادشاهها به آب روی رسول  
که به پیری مرا جوانی ده  
به حسین و حسن، به زوج بتول  
تندرسستی و کـامرانی ده  
(همان، ۱۳۷ پ)

از گفتار شاعر که در آن، پنج دردانه هستی را شفیع قرار داده، می‌توان دریافت که شاعر و ممدوح او، بایسنقرمیرزا تیموری با وجود سنی بودن، گرایشهای شیعی داشته و حداقل به شیعیان و سادات احترام می‌گذاشته‌اند. احترام به سادات در دوره تیموری معمول بوده و آنان با توجه به رونق کار شیعیان در آن عهد، برای به دست آوردن مشروعیت دینی، به تشیع و نمادهای آن تمایل نشان می‌دادند و شیعیان را در ابراز عقایدشان آزاد گذاشته بودند. (پارشاطر، ۱۳۳۴: ۱۷)

بر اساس آنچه گفته شد، می‌توان دریافت که جمالی از اهل سنت و اشعری مسلک بوده است. دوستی و ارادت به پیامبر(ص) و خاندان پاک او که از قدیم در میان ایرانیان با هر مذهبی رایج بوده، در گفتار جمالی نیز دیده می‌شود و بر آن حکم نتوان کرد. با این حال، نباید گسترش اندیشه شیعی در روزگار زندگی جمالی را فراموش کرد. مستندات تاریخی رسمیت یافتن مذهب تشیع را در آذربایجان قرن هشتم و نهم تأیید می‌کنند. در آن دوران، آل جلایر (۷۴۰ - ۸۳۵ ه. ق.) که بر غرب ایران حکمرانی می‌کردند و جمالی در دوره حکومت آنان زاده شده بود، گرایشهای شیعی داشتند (ر.ک: آزند، ۱۳۷۹: ۱۹) و پس از آنان نیز مذهب تشیع در بین قراقویونلوها توسط اسپندمیرزا رسمیت یافت (همان، ۱۷۳).

## ۲-۵- منظومه‌های خمسه جمالی تبریزی

تا آنجا که می‌دانیم از جمالی تنها همین خمسه به یادگار مانده است. مجموع ابیات خمسه جمالی، در نسخه خطی موجود ۱۹۶۴۸ بیت و شامل مثنوی‌های «تحفه‌الابرار»، «مهر و نگار»، «محزون و محبوب»، «هفت اورنگ» و «انوشنگ‌نامه» است. در ادامه به معرفی تفصیلی منظومه‌های جمالی می‌پردازیم.

### ۲-۵-۱- تحفه‌الابرار

این منظومه به تقلید از «مخزن‌الاسرار» نظامی در بحر سریع مطوی موقوف (مکشوف) سروده شده و مجموعه‌ای از بیست گفتار است که هر یک از آنها شامل مباحث دینی، اجتماعی و اخلاقی بسان مخزن‌الاسرار است. این منظومه در بین سالهای پس از ۸۰۰ تا ۸۰۵ ه. ق. پدید آمده و مشتمل بر ۲۵۷۳ بیت است.

جمالی در بیتی از مقدمه این اثر، چنین عنوان می‌کند که هشتصد سال از «هجرت هجر» پیامبر(ص) گذشته است:

مدت آرام تو از حد گذشت      هجرت هجر تو ز هشتصد گذشت  
(جمالی تبریزی، ۴)

حاکمی که این منظومه بدو اهدا شده، مشخص نیست. یکی از دلایل این ناشناختگی، خدشه‌ای است که در برگ ۵ وارد شده و قسمتی از برگ که گمان می‌رود حاوی نام یا لقب ممدوح بوده - در حدّ دو سه کلمه - بر اثر چسبیدگی اوراق به هم برداشته شده است؛ با این حال بر اساس وزن و قافیه می‌توان یکی از واژه‌های افتاده - که در متن در داخل قلاب نهاده شده - را حدس زد:

بخت در آمد ز دم نیم‌خواب	گفت مران بیش، خراندر خلاب
خیب ز در دولت جاوید زن	حلقه دل بر در امیید زن
آب سخن بر در دونان مریز	در کنف سایه یزدان گریز
نظم کن این نامه به لفظ دری	بر سمت دولت [بیسنقری]

(همان، ۵)

بر اساس آن قدری که از واژه درون قلاب باقی مانده، می‌توان حدس زد که این واژه «بیسنقری» بوده است. با این حال روایات تاریخی که در دست داریم؛ وجود حاکمی به نام یا منسوب به بایسنقر را در آن سالها تأیید نمی‌کنند. اوصافی که شاعر از او به دست می‌دهد نشانگر آن است که ممدوح، پادشاهی قدرقدرت، شهنشاهی پیروز و امیری بخشنده بوده است. از توصیفات جمالی در باب او این نکته نیز مشخص می‌شود که پادشاه جوان، اقطاع‌دار ملک خراسان بوده است:

ملک خراسان که ز اقطاع توست گوشه یک ربع ز ارباع توست  
(همان، ۵)

به نظر می‌رسد که جمالی این منظومه را به شاهرخ میرزا، چهارمین پسر تیمور گورکانی (۷۷۹ - ۸۵۰ ه. ق.) تقدیم کرده باشد که در سال ۷۹۹ ه. ق. حکومت خراسان را از آن خود کرده بود و این تاریخ با سال سرودن تحفه که بین ۸۰۰ تا ۸۰۵ ه. ق. انجام گرفته، متناسب است. شاهرخ در سن بیست سالگی یعنی در سال ۷۹۹ ه. ق. حکمران بالاستقلال خراسان بود و سکه به نام خویش می‌زد و در سن ۲۸ سالگی، یعنی سال مرگ تیمور در ۸۰۷ ه. ق. پادشاهی مستقل بود و در فاصله سال‌های ۸۰۹ تا ۸۲۳ ه. ق. مازندران، ماوراءالنهر، فارس، کرمان و آذربایجان را تصرف کرد و در

اواخر سال ۸۲۳ هـ. ق او را با اسکندر پسر قرايوسف حاکم سابق آذربایجان جنگی دست داد که بر او چیره گشت (حافظابرو، ۱۳۸۰، ج ۲: ۸۱۷).

شاهرخ ۴۳ سال سلطنت و ۷۳ سال عمر کرد و در تاریخ ۸۵۰ هـ. ق. در شهر ری درگذشت. در زمان سلطنتش، برای بازسازی خرابی‌ها که پدرش ایجاد کرده بود کوشش نمود. دیوارهای هرات و مرو را ساخت و به آبادی شهرها همت گماشت. شاهرخ پادشاهی نیکوکار بود و اصحاب علم و دانش را گرامی می‌داشت و به ارباب صنعت را توجه خاص داشت (رازی، ۱۳۵۳: ۳۷۰). شاعر در مقدمه کتاب اظهار امیدواری می‌کند که هر پنج منظومه خود را به نام این پادشاه درآورد:

هست امیدم که به انعام تو خطبه هر پنج شود نام تو  
(جمالی تبریزی، ۵پ)

#### ۲-۵-۲- مهر و نگار

این منظومه در سال ۸۰۵ هـ. ق. به روش «خسرو و شیرین» نظامی در بحر هزج مسدس مقصور (محدوف) سروده شده است. شاعر تاریخ سرایش این منظومه را در مقدمه بیان کرده و از سخن او معلوم می‌شود که در آغاز فصل بهار از سرودن آن فارغ شده است:

شده تاریخ هجرت هشصد و پنج مرا دادند ره بر سر این گنج  
به هر بیتی بسی اندیشه کردم به کان کندن قلم را تیشه کردم  
که تا حرفی ز لوح سینه جستم که حرف دیگران از لوح شستم  
در آن شب شد تمام این عمر جاوید که خرگه در حمل زد جرم خورشید  
(همان، ۸۵پ)

مهر و نگار داستانی عاشقانه درباره عشق «مهر» پسر پادشاه اصفهان و «نگار» دختر شاه مدائن است و ۵۲۹۲ بیت آن باقی مانده است.

جمالی در پایان منظومه، چنین اظهار می‌کند که عمرش از شصت و هفتاد گذشته، یا در حال عبور است:

چو عمر از شصت وز هفتاد بگذشت چو آتش آمد و چون باد بگذشت  
(همان، ۸۵)

شاعر این بیت را در آغاز داستان، از زبان پدر مهر (منوچهر غضنفر، پادشاه سپاهان) نیز بیان کرده و شاید همانگونه که منوچهر، شخصیت ابداعی او، نگران جوانمرگ شدن فرزند بوده، خود شاعر نیز دایم بر جان فرزندان می‌لرزیده است - ترسی که در مدتی کمتر از ده سال به حقیقت می‌پیوندد و کابوسی که تعبیر تلخی دارد.

اوصافی که شاعر در مقدمه اثر از ممدوح خود به دست می‌دهد و نصایح مشفقانه‌ای که در باب دوری از ظلم به زیردستان دارد به همراه گواهی تاریخ، مؤید آن است که ممدوح شاعر کسی نیست جز میرزا معزالدین میرانشاه پسر سوم تیمور لنگ (۷۶۹ - ۸۱۰ ه. ق.) که در زمان سرایش مهر و نگار حدود ۳۶ سال داشته است. اولین بیت که جمالی در خطاب زمین‌بوس سروده، علاوه بر لقب «معزالدین»، گوشه چشمی نیز به نام ممدوح یعنی «میرانشاه» دارد که معادل عربی آن «سلطان‌السلطین» است:

پناه ملک سلطان‌السلطین معز الحق و الدنیاء و الدین  
(همان، ۳۲)

جمالی مدعی است که ممدوح سرزمینهای مختلفی از شرق تا غرب را تحت سلطه داشته است:

کدامین پادشه دیدی در این بوم که دارد از ختا تا ساحل روم؟  
(همانجا)

میرانشاه در سال ۷۶۹ ه. ق. به دنیا آمد. در عهد پدر به سال ۷۸۲ ه. ق. حکومت خراسان و به سال ۷۹۸ ه. ق. تختگاه آذربایجان و حکومت ممالک از دربند باکو تا بغداد، و از همدان تا روم بدو تفویض شد.

در همان سال به علت سقوط از اسب، آسیبی به مغز میرانشاه وارد آمد و او دچار پریشانی حواس شد. بعد از این حادثه، او به کارهای بی‌رویه‌ای دست زد که با این اعمال خود، اداره حکومت را دچار مشکل و اختلال کرد. به طوری که در آن آشفتگی

و پریشان حالی، بخش عمده‌ای از عواید خزانه را تلف و عده‌ای از بزرگان شهر را به قتل رساند. همچنین برخی از ابنیه را نیز ویران ساخت.

تیمور به سبب این اعمال، او را از حکومت کنار گذاشت و پسر وی یعنی میرزا ابابکر را به امارت برگزید. از طرفی عده‌ای از مصاحبانش هم که در این جریانات متهم به تشویق و الزام او در این اقدامات شده بودند به خصوص که برخی از آنان از جمله علماء و موسیقی‌دانان عصر محسوب می‌شدند، به اتهام دخالت در این بی‌رسمی‌ها به امر تیمور، توقیف و بلافاصله تسلیم دار مجازات شدند.

پس از مرگ تیمور، نواحی غربی ایران از آذربایجان تا گرجستان که جزو قلمرو میرانشاه محسوب می‌شد، همچنان تحت نظارت پسرانش میرزا ابابکر و امیرزاده محمد عمر، اداره می‌شد. این نواحی به علت اختلال میرانشاه و اختلاف فرزندانش، همچنان دستخوش آشفتگی و پریشانی بود.

چون به سال ۸۰۸ ه. ق. امیرزاده محمد عمر، برادر خود میرزا ابابکر را دستگیر کرد و در سلطانیه به زندان انداخت، این عمل باعث ترس و هراس میرانشاه از او شد به همین خاطر به خراسان پناه برد و بر خلاف میل باطنی‌اش نسبت به شاهرخ تیموری از در اطاعت و انقیاد درآمد. تا این که چندی بعد به اصرار و الزام میرزا ابابکر به آذربایجان برگشت و سرانجام در جنگی که بین او و قرایوسف ترکمان در حدود آذربایجان رخ داد، در ۲۴ ذی‌قعدة ۸۱۰ ه. ق. به قتل رسید و حکومت یازده سالهٔ او بر آذربایجان پایان یافت. او فرزندان بسیاری داشت و شاهان گورکانی هند همگی از نسل وی هستند. (مبارک، ۱۳۸۵، ج ۱: ۱۳۰)

میرانشاه فردی بخشنده و حامی شاعران بود. مولانا فخرالدین علی صفی (۸۶۸-۹۳۹ ه. ق.) در کتاب «لطائف الطوائف»، نمونه‌ای از فضل و بخشش‌های او در روزگار حکومت بر تبریز را نقل کرده است. این بخشش کمری زرین مرصع به جواهر قیمتی بوده است که به طریق نذر، برای خواجه شیخ کمال خجندی فرستاده است. (صفی،

۱۳۸۹: ۲۲۹ و ۲۳۰؛ خواندمیر، ۱۳۸۰، ج ۳: ۵۴۹) لطف الله نیشابوری و برندق خجندی از جمله مداحان وی بودند.

نصایح جمالی پیرامون عدل و انصاف، در نتیجه ظلمها و بی رسمی هایی است که میرانشاه مرتکب می شده و جمالی بی باکانه او را از عواقب این اعمال بر حذر می دارد:

بترس از تیر آه گوشه گیران      مشو غافل ز فریاد فقیران  
وگر کردی به آزاری دلی ریش      مشو ایمن ز آزار دل خویش  
(جمالی تبریزی، ۳۳ر)

#### ۲- ۵- ۳- محزون و محبوب

منظومه سوم که در سال ۸۱۴ ه. ق. به سبک «لیلی و مجنون» نظامی در بحر هزج مسلسل اخرب مقبوض مقصور (محدوف) سروده شده، داستانی عاشقانه درباره احوال عشق زید (محزون) پسر والی مدینه، و محبوب دختر شاه مکه و مشتمل بر ۴۲۸۱ بیت است. جمالی این منظومه را در مدت چهار ماه به پایان رسانیده است:

این چار هزار بیت و افزون      گفتم به چهار ماه و اکنون  
گر شغل دگر نیایدم پیش      یک لحظه فراغ یابم از خویش  
آن پنج هزار هفت پیکر      گویم به چهار ماه دیگر  
(همان، ۹۰ر)

جمالی این اثر را به سلطان بایسنقر میرزا تیموری، (۷۹۹ یا ۸۰۲ - ۸۳۷ ه. ق.) پسر شاهرخ و گوهرشاد بیگم و نوه امیر تیمور گورکانی تقدیم کرده و او را که در آن زمان ۱۲ یا ۱۵ ساله بوده، به اوصاف جهانداری، جنگاوری و شکوه می ستاید.

دریای عطا و کوه تمکین      یعنی که مغیث دولت و دین  
بایسنقر شاه هفت کشور      مقصود سه روح و چار گوهر  
(همانجا)



حافظ ابرو در مقدمهٔ زبدهٔ التواریخ، در میانهٔ اوصاف و القاب متعددی که برای بایسنقرمیرزا برشمرده، او را «معزّ الحقّ و الدّینا و الدّین، غیاث الاسلام و مغیث المسلمین» نیز لقب داده است (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۱).

## ۲- ۵- ۴- هفت اورنگ

منظومهٔ چهارم در سال ۸۲۰ ه. ق. به طرز «هفت پیکر» نظامی در بحر خفیف سلسّس مخبون مقصور (محدوف) سروده شده است. قهرمان این داستان که ۴۵۱۵ بیت آن باقی مانده، دارا پسر اسکندر است که پس از بیان رزم او با فیلقوس بن دارا که خال او نیز هست، هفت حکایت بلند غنایی بیان می‌شود.

در روایت جمالی، دارا [فرزند داراب در شاهنامه]، دو فرزند، یک پسر به نام فیلقوس و یک دختر، داشته است. اسکندر با دختر دارا - که در شاهنامه و شرف‌نامه روشنک نام دارد و جمالی نام او را ذکر نکرده - ازدواج می‌کند و صاحب فرزند پسری به نام «دارا» می‌گردد که هفت اورنگ جمالی شرح زندگی و اعمال وی است. او در ابتدا با فیلقوس - که خال اوست - نبرد کرده، او را شکست می‌دهد.

جمالی سال سرایش هفت اورنگ را اینگونه بیان کرده است:

هشصد و بیست سال گشته تمام سال هجرت ز گردش ایام  
که من این نامه را ز کتم عدم زدم از صورت وجود رقم  
(جمالی تبریزی، ۱۷۸پ)

شاعر این منظومه را نیز به بایسنقرمیرزا تیموری تقدیم و از او با عنوان «غوث ملّت، غیاث دولت و دین» یاد کرده، و همان مدایح و اوصافی را که در محزون و محبوب برشمرده، در اینجا تکرار کرده است.

## ۲- ۵- ۵- [انوشنگ (منوشنگ) نامه]

جمالی آخرین منظومهٔ خود را به تبعیّت از «اسکندرنامه» در بحر متقارب مثنّ مقصور (محدوف) سروده و در آن جنگ انوشنگ (یا غضنفر ملک که در دو موضع خمسه منوشنگ نیز نوشته شده) پسر هوشنگ شاه پسر کیومرث را با زنگیان و خاقان

چین به تصویر می‌کشد. تعداد ابیات این منظومه که در نسخه ناتمام مانده به ۲۹۸۷ بیت می‌رسد و تاریخ سرایش آن معلوم نیست؛ اما تخمیناً، بین سالهای ۸۲۸ تا ۸۴۱ ه. ق. سروده شده است. نام منظومه نیز در بخش باقی‌مانده به صراحت بیان نشده و در نگاه اول به نظر می‌آید شاعر از آن به «تاریخ اسکندری» یاد کرده است:

کنون آمدم تا به لفظ دری نهم رسم تاریخ اسکندری  
(همان، ۱۸۷)

اما این نام نمی‌تواند عنوان منظومه باشد، چراکه جمالی در جایی دیگر نشان داده که از لفظ «تاریخ اسکندری»، اسکندرنامه نظامی را خواسته است:

نه در پارسی هست و نی در دری حدیثی چو تاریخ اسکندری  
(همان، ۱۸۶)

بنابراین از آنجا که شخصیت اصلی داستان انوشنگ است و اعمال او همانند اعمال اسکندر در اسکندرنامه نظامی است، نام «انوشنگ‌نامه» مناسب‌ترین عنوان برای منظومه است. حجت ما بر رد نام «تاریخ اسکندری» این است که از اسکندر در این بخش نامی برده نشده و سیر روایت نیز به گونه‌ای نیست که احتمال دهیم در ادامه شخصی به نام اسکندر وارد داستان شود.

این قسمت از انوشنگ‌نامه که به دست ما رسیده، در حقیقت نظیره «شرفنامه» نظامی است و جواب حدود نیمی از شرفنامه به حساب می‌آید. ما از اینکه شاعر توانسته باشد اقبالنامه را هم جواب بگوید اطلاعی نداریم. از بیت زیر که در ضعف و پیری خطاب به خود سروده، می‌توان پی برد که در زمان سرودن مقدمه «انوشنگ‌نامه»، هفتاد سال داشته است:

چو تاریخ عمر تو هفتاد شد جهان از کمند تو آزاد شد  
(همان، ۱۸۳)

جمالی عامل بیرونی پدید آمدن منظومه را تشویقهای «شیخ قبانی» عنوان می‌کند و می‌گوید: زمانی که شروع به سرایش این منظومه کردم، کسی از من حمایت نکرد و

مشمول احسان و تحسین احدی نگشتم. طعن و تکلیف و آزارهای مردم تبریز مرا آزرده کرد تا اینکه از تبریز خارج شدم، به «قبن» رحل اقامت کشیدم و نزد شیخ قبانی رفتم و تبریز را فراموش کردم. از او به اندازهٔ تمام جهانیان، مردمی و انسانیت دیدم. به استظهار قدرت مالی، او شروع به نظم این مثنوی کردم و سخن را از خاک بر افلاک نشاندم.

شیخ قبانی، ظاهراً صدرالدین قبانی پدرخواندهٔ اخی جوق باجوقی حاکم آذربایجان است که در حوادث بهار سال ۷۶۰ هـ. ق. ضمن اخبار لشکرکشی امیر مبارزالدین مظفر به تبریز و فرار اخی جوق از تبریز نامی از او به میان می‌آید. (خواندمیر، ۱۳۸۰، ج ۳: ۲۴۰)

اگر در شناخت شیخ قبانی و ممدوح شاعر اشتباه نکرده باشیم، لاجرم شیخ قبانی در آن روزگار بسیار پیر بوده و باید بیش از نود سال از عمر او گذشته باشد. دعای طول عمر شاعر برای شیخ قبانی بیانگر آن است که شیخ قبانی در آن ایام زنده بوده است.

بدین دلنوازی دلش شاد باد      وجودش ز بند غم آزاد باد  
گلی کم مبادا ز بستان او      فروزنده مبادا شبستان او  
(جمالی تبریزی، ۱۸۷)

در منابع تاریخی، شیخ قبانی آخرین بار، در طی حوادث سال ۸۰۸ (حافظ ابرو، ۱۳۸۰، ج ۳: ۷۱ و ۷۲؛ سمرقندی، ۱۳۸۳، ج ۳: ۳۴)، ۸۲۳ (روملو، ۱۳۸۴، ج ۱: ۲۴۷ و ۲۴۹) و ۸۲۴ هـ. ق. (حافظ ابرو، ۱۳۸۰، ج ۴: ۷۵۱ و ۷۷۶؛ سمرقندی، ۱۳۸۳، ج ۳: ۲۹۷ و ۳۰۸) در متابعت و اردوی بایسنقر میرزا مشاهده می‌شود؛ اما این منابع اطلاعات چندانی در مورد او به ما نمی‌دهند، جز اینکه وی به سال ۸۰۸ هـ. ق. همراه با یکی دیگر از سرداران به نام قاضی عمادالدین، در مخالفت با ابابکر بن میرانشاه لشکری دوهزار نفری به جانب تبریز گسیل داشته که توسط چهارصد نفر سوار امیر بیان شکست خورده‌اند.

این خبر می‌تواند بیانگر این مطلب باشد که شیخ قبانی در آن سالها توانایی امارت لشکر را داشته است.

چنانکه شاعر بیان می‌کند، این منظومه را موشح به نام شاهی شیرگیر کرده است:  
 چو من اینچنین نامۀ دلپذیر موشح به نام شه شیرگیر  
 به نظم آورم، دور نبود که شاه ز دولت نهد بر سر من کلاه  
 (همان، ۱۸۴پ)

این شاه شیرگیر، اسکندر بن قرايوسف ترکمان است که پس از مرگ پدرش قرايوسف قراقویونلو در سال ۸۲۳ ه. ق. امارت یافت و در سال ۸۲۴ ه. ق. با شاهرخ جنگید و مغلوب شد. پس از معاودت شاهرخ به خراسان، اسکندر بار دیگر آذربایجان را تصرف کرد و در ۸۳۲ ه. ق. سلطانیه را هم گرفت. شاهرخ در همان سال برای بازپس‌گیری آذربایجان بدانجا لشکر کشید و پس از جنگی که در سلماس با اسکندر و برادرش جهانشاه درگرفت، اسکندر به آناتولی گریخت و شاهرخ به خراسان بازگشت. سال بعد باز اسکندر آذربایجان را مسلم خود ساخت و شاهرخ ناچار شد که بار دیگر برای سرکوب او روانه آنجا شود. این بار، جهانشاه و جمعی دیگر از سران قراقویونلو جانب شاهرخ را گرفتند و اسکندر بناچار فرار اختیار نمود. کمی بعد، باز به آذربایجان برگشت؛ ولی این بار از برادر خود جهانشاه دست‌نشانده شاهرخ شکست یافت و به حدود نخجوان گریخت و در آنجا به دست پسر خود، قباد، در ۲۵ شوال ۸۴۱ ه. ق. به قتل رسید. (پیرنیا و اقبال آشتیانی، ۱۳۸۰: ۶۵۳ و ۶۵۴)

این‌که شاعر اسکندر قراقویونلو را «شه شیرگیر» خطاب کرده، علاوه بر اینکه شجاعت و دلیری وی را که مورخان بر آن متفق‌القولند در نظر داشته، تلمیحی نیز به روایت پیروزی او بر عزالدین شیر دارد.

ملک عزالدین شیر از امرای کُرد بود که پس از پیروی از تیمور، حکمرانی وان و حوالی آنجا به او واگذار شد. او پس از آن به همراهی عده‌ای از سربازان جغتایی، به قرايوسف حمله کرد که پس از جنگ کوتاهی میان آنان صلح برقرار شد. او پس از

چندی به ظاهر به قراقویونلوها پیوست، اما در خفا ابوبکر پسر میرانشاه و نوهٔ تیمور را از رفتارهای قرایوسف آگاه می‌کرد و او را به جنگ با قرایوسف تشویق می‌کرد. بنا به نوشتهٔ یحیی قزوینی، عزالدین شیر در سال ۸۲۸ ه. ق. به دست اسکندر قراقویونلو کشته شد. (شرفالدین علی یزدی، ۱۳۸۷، ج ۲: ۱۴۳۰ و ۱۴۳۱)

پیشکش آخرین منظومهٔ جمالی به حاکمی بیرون از دایرهٔ قدرت تیموریان به معنای رویگردانی جمالی از حاکمان تیموری و روی آوردن او به قراقویونلوها تلقی می‌شود. سبب این رویگردانی که به مثابهٔ رها کردن آخرین تیر ترکش تصور می‌شود دلیلی جز کم توجهی حاکمان تیموری بدو و ناامیدی وی از دست یافتن به جوایز و صلوات نمی‌تواند داشته باشد. به نظر نمی‌رسد شاعر ناکام ما از این حاکم که دائماً در حال جنگ و گریز با شاهرخ تیموری بود، طرفی بسته باشد.

#### ۲- ۵- ۶- آثار دیگر جمالی

جمالی غیر از خمسه، انواع دیگر شعر از جمله غزل و مثنوی نیز سروده است و این از لابلاي سخن خود او به دست می‌آید. از آن جمله در مقدمهٔ تحفة‌الابرار، به مهارت خود در انواع سخن اشاره می‌کند:

قَلَّتْ اندیشهٔ من ظاهر است      گر چه در انواع سخن ماهر است  
(جمالی تبریزی، ۶)

در مقدمهٔ انوشنگ‌نامه، عمر دوبارهٔ سخن و رسم سخن‌سرایی را مرهون غزلها و مثنوی‌های خود می‌داند و چنین می‌نماید که علاوه بر مثنوی، در غزل هم دست داشته است:

سخنور ثبات از سخن یافته است      سخن سربلندی ز من یافته است  
به من گشت پیدا سخن را نوی      ز طرز غزل گیر تا مثنوی  
(همان، ۱۸۴)

در همین منظومه از زبان پیر دل، قصاید و مثنوی‌های خود را تازگی‌بخشندهٔ سبک کهن شعر می‌داند و به هنر قصیده‌سرایی خود اشاره می‌کند:

اگرچه ز پیشینیان کهن پس افتاده‌ام در مقام سخن  
طریق کهن را تو دادی نوی گهی از قصاید گه از مثنوی  
(همان، ۱۸۴پ)

### نتیجه‌گیری

جمالی تیریزی، از شاعران گمنام و ناکام ایران در سده‌های هشتم و نهم هجری است. او در واپسین دهه‌های قرن هشتم هجری در تبریز متولد شده و با کسب علوم اولیه و فنون شعر در همان شهر، به شاعری روی آورده است. از تاریخ دقیق ولادت و وفات جمالی اطلاعی در دست نیست و از حیات او نیز اطلاعات اندکی در باب فرزندان و بعضی احوالات شخصی او به دست می‌آید.

جمالی در شعر، تقلید از نظامی گنجوی را وجهه‌همت خود ساخته و در پی آن است که حدوالنعل بالنعل، از خمسه‌سرای گنجه پیروی کند. از این رو، می‌توان وی را «نظامی ثانی» لقب نهاد. نتیجه تلاشهای او در این راه، سرایش پنج مثنوی به نامهای تحفه‌الابرار در جواب مخزن الاسرار، مهر و نگار در برابر خسرو و شیرین، محزون و محبوب به تقلید از لیلی و مجنون، هفت اورنگ به استقبال هفت پیکر و انوشنگ‌نامه به عنوان نظیره اسکندرنامه می‌باشد که بین سالهای ۸۰۰ تا ۸۴۱ ه.ق. مشغول سرودن آنها بوده است.

از گفته‌های شاعر پیداست که در انواع دیگر شعر چون قصیده و غزل نیز دست داشته است. زبان شعر او در خمسه ساده و روان است؛ در عین حال در بعضی مواضع مانند مقدمه منظومه‌ها نشان داده که در به کارگیری آرایه‌ها و زیبایی‌های ادبی توانایی لازم را دارد.

جمالی به دلایلی، از جمله درباری نبودن و حمایت نشدن از طرف بزرگان عصر، در تاریخ ادب فارسی گمنام مانده و هیچگاه چه در زمان حیات و چه پس از مرگ - در میان خوانندگان و خواهندگان شعر فارسی، شهرت و اعتباری کسب نکرده است. از

این رو، تصحیح و انتشار خمسهٔ او به عنوان سومین خمسه پس از پنج گنج نظامی، برای شناخت سیر خمسه‌سرایبی در ایران لازم و ضروری می‌نماید. همچنین جستجو و تحقیق در اشعار دیگر او بر مبنای آنچه در جنگ‌ها و مجموعه‌های شعری بر جای مانده، بایسته و شایسته است.

### منابع و مأخذ

#### الف) کتاب‌ها:

۱. آژند، یعقوب، (۱۳۷۹)، تاریخ تیموریان به روایت کمبریج، تهران، جامی.
۲. آلوسی، شهاب‌الدین سید محمود، (۱۴۱۵ هـ. ق.)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۳. ابن بابویه (شیخ صدوق)، (۱۳۷۶)، امالی، با ترجمه فارسی آیت الله کمره‌ای، تهران، کتابچی.
۴. ابوعذبه، حسن بن عبدالمحسن، (۱۴۱۶ هـ. ق.)، الروضة البهية فيما بين الاشاعرة و الماتريديّة، تحقیق علی فرید دحروج، بیروت، دار سبیل الرشاد.
۵. اته، هرمان، (۱۳۵۶)، تاریخ ادبیات فارسی، ترجمه و حواشی صادق رضازاده شفق، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۶. پیرنیا، حسن و عباس اقبال آشتیانی، (۱۳۸۰)، تاریخ ایران از آغاز تا انقراض سلسله قاجاریه، چاپ نهم، تهران، خیام.
۷. جمالی تبریزی، خمسه، نسخهٔ خطی محفوظ در موزه بریتانیا به شمارهٔ ۱۲۸۴.
۸. حافظ ابرو، عبدالله بن لطف‌الله، (۱۳۸۰)، زبده‌التواریخ، به تصحیح سید کمال حاج سید جوادی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

۹. خوافی، احمد بن محمد، (۱۳۴۰)، مجمل فصیحی، به تصحیح و تحشیه محمود فرخ، مشهد، انتشارات باستان.
۱۰. خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین الحسینی، (۱۳۸۰)، تاریخ حبیب‌السیر، زیر نظر محمد دبیر سیاقی، چاپ چهارم، تهران، کتابفروشی خیام.
۱۱. رابینسون، ب. و.، (۱۳۷۶)، هنر نگارگری ایران، ترجمه یعقوب آژند، تهران، مولی.
۱۲. رازی، عبدالله، (۱۳۵۳)، تاریخ کامل ایران، از تاسیس سلسله ماد تا عصر حاضر، تهران، اقبال.
۱۳. روملو، حسن بیگ، (۱۳۸۴)، احسن‌التواریخ، تصحیح و تحشیه عبدالحسین نوایی، تهران، اساطیر.
۱۴. سمرقندی، کمال‌الدین عبدالرزاق، (۱۳۸۳)، مطلع سعیدین و مجمع بحرین، به تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۱۵. شبّر، عبدالله، (۱۴۲۴ هـ ق.)، حقّ الیقین فی معرفة اصول الدین؛ قم، انوار الهدی.
۱۶. شرف‌الدین علی یزدی، (۱۳۸۷)، ظفرنامه، به تصحیح سید سعید میر محمد صادق و عبدالحسین نوایی، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
۱۷. صفی، فخرالدین علی، (۱۳۸۹)، لطائف الطوائف، به سعی و اهتمام احمد گلچین معانی، تهران، اقبال.
۱۸. کنبای، شیدا، (۱۳۸۰)، نگارگری ایرانی، ترجمه مهناز شایسته‌فر، تهران، مؤسسه مطالعات هنر اسلامی.
۱۹. مبارک، ابوالفضل، (۱۳۸۵)، اکبرنامه تاریخ گورکانیان هندبه کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۲۰. مجلسی، محمدباقر، (۱۴۰۳ هـ ق.)، بحارالانوار، بیروت، دار احیاء التراث العربی.



۲۱. \_\_\_\_\_، (۱۳۸۴)، حیوة القلوب، قم، سرور.
۲۲. محمدی شاهرودی، عبدالعلی، (۱۳۷۹)، معراج در آینه استدلال، تهران، اسوه.
۲۳. نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف، (۱۳۸۷)، مخزن الاسرار، متن علمی - انتقادی از روی ۱۴ نسخه خطی، بهروز ثروتیان، تهران، امیرکبیر.
۲۴. نوایی، امیرعلیشیر، (۱۳۶۳)، مجالس النفايس، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، تهران، منوچهری.
۲۵. یارشاطر، احسان، (۱۳۳۴)، شعر فارسی در عهد شاهرخ یا آغاز انحطاط در شعر فارسی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.

ب) مقالات:

۲۶. اورساتی، پائولا، (۱۳۸۶)، «خمسه جمالی و نشر آن»، به یاد محمد قزوینی، به کوشش ایرج افشار تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، صص ۳۸ - ۴۹.
۲۷. کاظم اف، مهدی، (۱۳۷۲)، «حکیم نظامی گنجوی و جمالی تبریزی»، مجموعه مقالات کنگره بین المللی نهمین سده تولد حکیم نظامی گنجوی، به اهتمام و ویرایش منصور ثروت، تبریز: انتشارات دانشگاه تبریز، ج ۳، صص ۱ - ۳.

ج) منابع لاتین

28. Atil, Esin, (1984), Muqarnas, Vol. 2, The Art of the Mamluks, Leiden, BRILL, pp. 159 - 171.
29. Canby, Sheila R., (1993), Persian Painting, London, Trustees of the British Museum.
30. Ethe, Herman, (1903) Catalogue of the Persian manuscripts in the library of the india office, volume I. London, Oxford.
31. Orsatti, Paola, (2011), Kamsa-ye Jamali, in Encyclopaedia Iranica, vol. XV, pp. 448 - 451.
32. \_\_\_\_\_, (2006), Kosrow o Širin and its imitations, Encyclopaedia Iranica, (<http://www.iranicaonline.org/articles/kosrow-o-sirin>).

33. \_\_\_\_\_, (1996), The Xamsah "Quintet" by Ğamali: reply to Nizami between the Timurids and the Qara-qoyunlu, "Oriente Moderno", N.S. 15/2, pp. 385 – 413.
34. Robinson, B. W., (1976), Persian Paintings in the India Office Library: A Descriptive Catalogue, London, Sotheby Parke Bernet.